



احمد محمد تبریزی

تاریخ دفاع مقدس سرگذشت‌های عجیبی را به خود دیده است. آزادگانی از شرق و غرب جهان به جمع رزمندگان پیوستند تا صف حق را در برابر باطل یاری رسانند. هم‌اگونه که «کمال گورسل» از کشور فرانسه خودش را به ایران رساند و در دفاع از جبهه استضعاف در برابر استکبار دفاع کرد، از سوی دیگر مادری ژاپنی که سال‌ها در ایران زندگی کرده بود، پسرش را رهسپار جبهه‌های جنگ کرد.

حالا دیگر مردم ایران با نام کونیکو یامامورا آشنایی دارند. تنها مادر شهید ژاپنی دفاع مقدس چند روزی است در بستری بیماری قرار دارد و همه برای سلامتی‌اش دعا می‌کنند. مردم ایران خانم یامامورا را بانام سیا بابایی، مادر شهید محمد بابایی می‌شناسند. زنی مقاوم و عاشق خانواده که دست رزگار او را از شرق آسیا به غرب این قاره کشاند و نامش را در قلب و ذهن یک ملت جاودانه کرد.

وطن پرستی در آیین شینتو یک اصل اساسی و مهم به شمار می‌رود. خانواده یامامورا نام «کونیکو» به معنای فرزند وطن را روی دخترشان گذاشتند و زمانی که دختر خانواده بزرگ شد و به مدرسه رفت، هر بار که همکلاسی‌ها و دوستانش «کونیکو» را خطاب می‌کردند احساسی همراه با غرور در وجودش پیدا می‌شد. مادر شهید بابایی از همان کودکی تا جوانی‌اش، انسانی وطن پرست بود. او چه زمانی که دختری کوچک در ژاپن بود و چه وقتی به ایران مهاجرت کرد و برای همیشه ساکن ایران شد، همواره عشق و وطنی را که در آن زندگی می‌کرد درورش شعله ور نگه داشت.

تلخی‌های جنگ

زندگی این مادر ژاپنی از همان دوران کودکی با جنگ عین شده بود. قصه زندگی سیا بابایی لحظات سخت و دشواری را به خود دیده و همین سختی‌ها از او زنی مقاوم ساخته است. او جنگ جهانی دوم را در کودکی‌اش دیده بود. وقتی در مدرسه صدای هواپیماهای امریکایی را بر فراز آسمان شهرش شنید

فرزند یامامورا سرباز لشکر روح الله شد

نگاهی به زندگی «سبا بابایی» تنها مادر شهید ژاپنی دفاع مقدس



به بهشت زهرا رفت، سبا خودش را با سختی بسیار به بهشت زهرا رساند تا امام را از نزدیک ببیند. ۲۲ بهمن انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و سبا با اینکه ایرانی نبود شغفی و صفا نپذیرد در وجودش احساس می‌کرد. او درباره انقلاب مردم ایران به دیگران چنین می‌گفت: «ایرانی نبودم. از خاور دور، از سرزمین خورشید تابان، آمده بودم، اما غرور شکسته‌ام در هیر و شیما و ناکازاکی را اینجا - هزازان کیلومتر دور تر از سرزمین مادری‌ام - باز یافتیم.»

شهادت فرزند

روزها سریع و پرشتاب برای سبا می‌گذشت. در راه سفر به ژاپن، خبر حمله صدام به ایران را شنید. فرزندانش همراهش نبودند و جبهه‌هایی که از ایران می‌شنید، نگرانی‌هایش را دو چندان می‌کرد. در نهایت با تحمل سختی بسیار به ایران آمد و فرزندانش را آماده جنگ دید. سلمان به جبهه رفته بود و محمد زمان زیادی را در بسج می‌گذراند و خودش را آماده رفتن به جبهه می‌کرد. کمی بعد، محمد همراه لشکر ۲۷ رحمد رسول الله (ص) رهسپار جبهه‌ها شد و قبل از رفتن به شوخی مادرش را تنها مادر شهید ژاپنی خطاب کرد. شوخی که خیلی زود به حقیقت پیوست و برای همیشه عنوان تنها مادر شهید ژاپنی را به سبا بابایی داد.

حضور محمد در جبهه خیلی به درازا نکشید. محمد در سال ۱۳۶۲ در منطقه شرهانی به شهادت رسید. ترکش کلاه محمد را از جلو سوراخ کرده و خون از پشت سرش سرازیر شده بود. محمد ۱۹ ساله در عملیات والفجر یک به شهادت رسیده و مادرش تنها مادر شهید ژاپنی دفاع مقدس شده بود. خبر شهادت محمد برای مادر سخت و تکان دهنده بود. او محمدش، جوان رعناش را از دست داده بود و باید با این غم و فراق کنار می‌آمد. سبا که تحقیقات و مطالعات زیادی درباره اسلام کرده بود، از فلسفه شهادت نیز آگاهی داشت و همین موضوع مرهمی بر دل درمندش بود. پس از شهادت محمد، بهشت زهرا مأمون و پناه مادر شهید شد. او زمان زیادی را اسر مزار سرش حاضر می‌شد و چه چهره معصوم‌ش نگاه می‌کرد.

سبا بابایی، همدردی از آن سر دنیا برای مردم ایران بود. خدخال‌های دردمند را هم می‌رساند و نزدیک می‌کند، حتی اگر کیلومترها دور از همدیگر باشند. او در ایران به مقامی والا دست یافت و محبوب دل ایرانی‌ها شد. عزت و بزرگی این مادر شهید، اجر صبوریه‌ها و سختی‌هایی است که او در زندگی کشید و عاشقانه در مسیروش ثابت قدم ماند.



مادر اصرار داشت هر ۵ پسرش به جبهه بروند

گفت و گوی «جوان» با برادر شهیدان علی اکبر و علیرضا فتاحی

صغری خیل فرهنگ وقتی جنگ شروع شد، مادر خسار به پنج پسرش گفته بود: «مرد نیستید اگر در خانه بمانید!» او مادری بود که با قالیبافی فرزندانش را بزرگ و به جوانانی برومند تبدیل کرده بود. اما خودش یکی یکی ساک‌شان را بست و راهی جبهه‌شان کرد. رفتند و برای مادر از جبهه سوغات تیر و ترکش آوردند! نهایتاً از پنج پسر، دو نفر جانباز و دو نفر دیگر شهید شدند. با جانباز علی اصغر فتاحی برادر شهیدان علی اکبر و علیرضا فتاحی هم‌کلام شدم تا از فضای خانه‌شان در سال‌های دفاع مقدس بگویم.

دست‌های هنرمند

پدرم عزیرالله در چهار ژاندارمری و مادرم خانه‌دار بود و قالیبافی می‌کرد. پنج پسر سه خواهر بودیم. جمعاً ۱۰ نفر که با حقوق پدر و زحمات دست‌های هنرمند مادر روزگار می‌گذراندیم. پدر و مادر اهل قسا و فرزندان هر کدام متولد شهری بودند. چون پدر در ژاندارمری کار می‌کرد هر دو سال به شهری می‌رفت و دائم جابه‌جایی می‌شدیم.

مادرم ماه خسار شیرزنی بود که شما نمونه‌اش را در فیلم‌ها هم ندیدید. اخبار دائم از تجاوز و ورود عراقی‌ها می‌گفت. مادر می‌هیج ترس و نگرانی از ما خواست برویم و به بسج ملحق شویم. ایشان رو به پنج پسرش کرد و گفت: «مرد نیستید اگر در خانه بمانید!» مادری که با قالیبافی بچه‌هایش را به جوانانی برومند تبدیل کرده بود.

سوغات جبهه

هنگام جنگ یک اکبر ۱۹ سال، من ۱۷ سال، محمدرضا ۱۵ سال، علیرضا ۱۳ و کوروش ۱۱ سال داشت. علی اکبر و علیرضا هر دو دانشجوی بودند. علی اکبر دانشجوی عمران و علیرضا دانشجوی حقوق بود. خلاصه به جبهه رفتیم. هر پنج برادر جبهه بودیم. ابتدا علی اکبر راهی جبهه شد بعد من، سپس محمدرضا، علیرضا و بعد هم کوروش که ته تغاری بود. یکی می‌رفت جنوب و یکی غرب. یکی می‌رفت و آن دیگری به مرخصی می‌آمد. دائم جابه‌جایی می‌شدیم. اواخر جنگ در یک زمان همه در جبهه بودیم و برای مادر سوغاتی تیر و ترکش می‌آوردیم.

کت و شلوار بیمارستان

اولین مجروح خانواده خودم بودم. در عملیات فتح المبین در محور شوش دنبال ترکش خوردم. عید سال ۶۱ اگر اشتباه نکنم مر برای درمان به اصفهان آوردند. از ناحیه کتف مجروح شده بودم ولی جزئی بود. وقتی از بیمارستان مرخص می‌شدم به من کت و شلوار دادند. خیلی شیک به خانه برگشتم. در خانه کسی متوجه نشد مجروح شده‌ام. اصلاً هیچ‌کس از من نپرسید پس تو کجا بودی که با کت و شلوار برگشتی؟ کمی پگر شدم. برای همین رقتم حیاط به مادرم گفتم. مادرم من مجروح شدم. مادرم گفت جدی؟ تو که سر حالی؟! خلاصه کسی تحویل نگرفت.

کربلای ۵ و خمپاره

مجروح دوم محمدرضا بود که در عملیات والفجر ۸ از ناحیه آرنج تیر خورد و عصب دستش قطع شد. الان دست راستش لاغرتر از دست چپش است. بعد از محمدرضا با هم من مجروح شدم. این بار در عملیات کربلای ۵ در شلمچه از تهران عازم شده بودیم. ۱۰ نفر بودیم. کربلای ۵ باقیه عملیات‌ها قیاس نیست. یک خمپاره درست زیر پاهایم خورد. من همراه چند تا از هم‌رزمان در حال دویدن بودیم که یکباره به آسمان رفتیم. بعد بیهوش شدم.

شهید علی اصغر!

وقتی خود شب رقتم پادگان که ساک و وسایل شخصی‌ام را تحویل بگیرم، اسمم را که گفتم، مسئول آنجا گفت این شخص که نامش را گفتید به همراه ۹ نفر دیگر در شلمچه شهید شده است! تازه آنجا بود که فهمیدم همه بچه‌هایی که همراهم بودند به شهادت رسیده‌اند و فقط من ماندم.

دو شهید و دو جانباز

یکبار نماز جمعه دانشگاه تهران رفته بودم. تصاویر شهدای جدید دانشگاه را به دیوار زده بودند. داشتم نگاه می‌کردم دیدم همان کسی که موقع مجروحیتم آمده بود بالای سرم و مرا برده بود آن طرف خاک‌ریز، دانشجو بوده و شهید شده است. ما از پنج برادر دو نفر جانباز و دو نفر (علی اکبر ۲۷ فروردین سال ۱۳۶۶ در ارتفاعات مابوت در عملیات کربلای ۱۰ و اواخر سال همان ۶۶. علیرضا ۲۵ اسفند ۱۳۶۶ در بیت‌المقدس ۳ شهید شدند فقط کوروش سالم ماند.

		۲	۷	۵					
			۳						۷
					۱	۹	۸		
				۶		۷			
						۴			
							۹	۴	۶
				۲	۱				
								۶	
									۴
									۷

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ تا طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

با سخ جدول شماره ۶۵۱۲

۸	۸	۵	۵	۷	۱	۸	۷
۸	۱	۳	۸	۷	۷	۷	۵
۵	۷	۷	۵	۱	۸	۳	۸
۳	۵	۶	۱	۸	۷	۸	۸
۱	۷	۸	۵	۸	۳	۷	۸
۷	۸	۸	۷	۳	۵	۱	۵
۷	۵	۱	۳	۸	۵	۸	۷
۸	۸	۷	۵	۱	۵	۳	۳
۵	۳	۸	۷	۸	۷	۱	۱

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۲	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۳	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۴	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۵	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۶	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۷	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۸	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۹	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۱۰	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۱۱	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۱۲	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۱۳	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۱۴	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۱۵	ب	۱	ز	ن	م	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن

طراحی: علیرضا سجادی فر | شماره ۶۵۱۳

از راست به چپ

- صفحه نوشتار - پایتخت ایسلند - ناراست
- ۲- از اسامی پسران - کوهی در کرمانشاه - مسیر
- ۳- وسیله نقلات دندان - علامت سوختگی - خوراکی که از گوشت، بادمجان، یا کدو تهیه می‌شود
- ۴- آشیانه پرند - تری انار - پس داده شده
- ۵- رمق آخر - از خواهران نویسنده انگلیسی - قیم - منقار پرند
- ۶- آغوش - پایتخت امپراتوری روم شرقی - حمار - با
- ۷- برف آذری - مطالعه سریع - رکنی از ارکان نماز
- ۸- دستاوژی ساختن - او - عدد رمزی - خیانت و کلک
- ۹- گاز تبلیغاتی - زمینی که در آن زراعت نکنند - صومعه
- ۱۰- فرمولی برای مسابقات اتومبیلرانی - خدای خورشید مصریان - قوه و باتری - حرص و طمع
- ۱۱- جوانمرد - آموختنی از معلم - عضوی در صورت - نوعی شیرینی
- ۱۲- شهر صدخانه - آتش روستایی - یکتا
- ۱۳- درختزار - دیوار و مانع - حد نصاب ورزشی
- ۱۴- دستور - فرمانی نظامی - سازمان حمل و نقل هوایی
- ۱۵- به دنیا آوردن - دلتنگی به سبب دوری از وطن - مطیع و فرمانبر

از بالا به پایین

- حرف عصایی - از شش تخلف رانندگی که نه تنها جان راننده بلکه جان سرنشینان خودرو را هم به خطر می‌اندازد
- ۲- پل راه آهن شمال - نسخه تدوین نشده فیلم - کاتالوگ
- ۳- جانور - خام - مخترع دوربین عکاسی
- ۴- دوست نااهل - پرده چشم - زنجیر
- ۵- کجاست؟ - دریا - سرخرمن آن در قدیم معروف بود - انس
- ۶- تیر پیکاندار - شهری در استان فارس - زندان
- ۷- قطعه الکتریکی - سرباز نیروی دریایی - شروع ورزشی
- ۸- سمت چپ - جنس به ظاهر قوی - ریشه - دلپاخته
- ۹- وسیله شرکت واحد - سیم ضخیم - زبندار بی زبان
- ۱۰- حرکت کرک گونه - بی جویی - از لوازم آرایش بانوان
- ۱۱- پول ژاپن - از گیاهان دارویی - تکرار حرفی - از بیماری‌های پوستی
- ۱۲- فلز سرخ - امتحان - بی احترامی
- ۱۳- روییدن - قوم هود پیامبر - نقاش بنام فرانسوی خالق تابلوی ناهار قایقرانان
- ۱۴- سحرخیز باش تا ... شوی - تزویر - از تیم‌های برلین آلمان
- ۱۵- از وزارتخانه‌ها - حیوان اهلی